

باید به سراغ
چالش‌های نظری
مانند بحث
«تزامات عدالت»
رفت؛ چراکه بسیاری
از حکومت‌ها به
بهانه امنیت،
عدالت را به قربانگاه
می‌فرستند، حال
آنکه عدالت، خود
عامل کلیدی امنیت
است. یا بحث رابطه
عدالت و آزادی که
بسیاری از نظام‌ها به
بهانه ایجاد عدالت،
آزادی شهروندان را
نادیده می‌انگارند،
در حالی که آزادی
سهم مهمی از حقوق
را در خود دارد.

که مقدم بر دیگر مباحث عدالت اجتماعی اند.

چیستی عدالت اجتماعی

فصل اول کتاب به چیستی عدالت اجتماعی پرداخته شده که از مباحث دقیق کتاب و حاصل سال‌ها تکاپوی نگارنده در این عرصه است. او در نوشته خود حول چیستی عدالت اجتماعی، به صراحت بیان می‌کند: «ایده مرکزی من آن است که عدالت دارای سطحی از معنای ارتكازی است که نه تغییرات اجتماعی و فرهنگی در آن تأثیر می‌گذارد و نه برداشت‌ها و تلقی‌ها از چگونگی استقرار و فعلیت بخشیدن به آن، در این ساحت معنای ارتكازی و تجربیدی، خللی وارد می‌آورد». (واعظی، ۱۹)

یکی از چالشی‌ترین مباحث عدالت اجتماعی، تعریف آن است. از آنجا که این مفهوم دارای ابعاد و ساحت‌های مختلف است نمی‌توان آن را به برابری یا رعایت استحقاق‌ها و مانند این، تعریف کرد و طیف متنوعی از امور و عناوین می‌توانند منشأ درک عدالت قرار گیرند، اما هیچ‌یک نمی‌توانند اصل مسئله را نمایندگی کنند، لذا نویسنده کتاب بر این باور است که بهتر است برای فهم عدالت، عناصر معنا ساز عدالت را در چند امر محدود فهرست کرد. او عناوینی مانند برابری، دادن سهم هر صاحب سهم و رعایت استحقاق را نام می‌برد و در نهایت بر سطحی از فهم ارتكازی از عدالت و بی‌عدالتی در میان انسان‌ها اشاره می‌کند که توافق در معنای عدالت را ممکن می‌سازد.

نویسنده بر این باور است که نمی‌توان عدالت اجتماعی را به عدالت توزیعی فروکاست، بلکه عدالت اجتماعی قلمرویی گسترده‌تر و فراتر از قسم توزیعی آن دارد. او در چیستی عدالت اجتماعی بر این مهم تأکید دارد که تلقی از عدالت، امری به شدت «فرهنگ‌پیچ» است و محتوای فرهنگی یک جامعه و باورها و نظام ارزشی حاکم بر یک جامعه، در درک افراد آن جامعه از عدالت تأثیرگذار است (واعظی، ۶۸)؛ لذا دارای برداشت‌های متفاوت و تاریخ‌مند است.

بحث دیگری که در فصل اول طرح شده است، بحث مهم گذر از تلقی اخلاقی سیاسی به تلقی اجتماعی سیاسی از عدالت است. او معتقد است که برخلاف تلقی اخلاقی سیاسی که در آن، در دوران مدرن، نه درک مشترک از عدالت، اساس جامعه است و نه عرصه سیاست، عرصه شکوفایی فضایل انسانی است، عدالت در عرصه سیاست، ابزاری است برای رهایی از ترس و نگرانی‌های وضع طبیعی (واعظی، ۷۸). او معتقد است که عدالت از معقولات ثانی فلسفی است و ذهن انسان آن‌ها را از رفتارها و احکام صادره انتزاع می‌کند.

با آنکه عدالت، ارزشی فراگیر، مطلق و ذاتی است و کمتر مکتبی با آن مخالفت کرده است اما در دوره جدید گاهی مخالفت‌هایی با آن شده و می‌شود که